بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ نوار 499

## الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد صلّی الله علیه و آله و علی اله الطّاهرین سیّما بقیّه الله الاعظم مولانا الحجّه بن الحسن (عج) و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدّین 0

«وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[1]](#footnote-1)‏

هنگامی که به مردم آسیبی برسد پرودگارشان را در حالی که به سوی او روی آورده اند می خوانند ، سپس زمانی که از سوی خود ( نعمت، ثروت ، اولاد) به آنان بچشاند ، ناگهان گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می ورزند 0

فرموده اند اگر ولد اکبر فرزند بزرگتر در حین مرگ پدر مثلا اونی که از سایر فرزندان ذکور بزرگتر است نه آن اولین فرزند منظور نیست بلکه در حین مرگ پدر هر کدام از این پسرها که بزرگتر است ولد اکبر است در حین موت این برایشان واجب است که نمازها و روزه ها ی فوت شده ی پدر را قضا کند، مادر هم بنا بر بعضی فتاوا ملحق هست به پدر ولی پدر مسلم است منتها آن فوایدی که یقین دارد نسبت به پدر که از ایشان فوت شده حال اگر شک دارد نمی داند که آیا از پدر نمازهای فوت شده یا روزه هایی که قضا نکرده باشد اگر شک دارد لازم نیست بر ایشان واجب نیست انجام بدهد در جایی که مطمئن است یقین دارد که از پدر نمازهایی فوت شده روزه هایی که قضا نکرده باشد اگر شک دارد لازم نیست بر او واجب نیست انجام بدهد در جایی هست که مطمئن است یقین دارد که از پدر نمازهایی فوت شده که قضا نشده قضا نکرده یا روزه هایی فوت شده که ممکن بوده است قضایش و نکرده در اینجا خب واجب است که خودش انجام بدهد یا استیجار کند کسی را اجیر کند که انجام بدهد حالا اگر چنانچه خود آن پدر وصیت به استیجار کرده خودش وصیت کرده که کسی را اجیر کنید که نمازهاییکه که از من فوت شده قضا کند در اینجا دیگه از ولد اکبر ساقط است دیگه بر او واجب نیست که انجام بدهد چون خودش وصیت به استیجار کرده اینجا لازم است که کسی را اجیر کند بر او دیگه واجب نیست به شرط این که مطمئن باشد که آن اجیر انجام داده به صرف این که حالا او را اجیر کردیم پول دادیم دیگه به عهده ی ما نیست حالا چه انجام بدهد یا ندهد اینجور نیست بلکه باید جوری باشد که مطمئن بشود که انجام داده که اگه مطمئن نبود نه بر او واجب است که انجام بدهد در همان موقع که بر خودش هم واجب بود که انجام بدهد نامفهوم پدر را قضا کند اگه اجیر کرد کسی را چون مخیر بود خودش مباشر باشد در قضا یا اینکه اجیر کند اگه هم اجیر کرد استیجار کرد تازه باید مطمئن باشدکه او اجیر انجام داده به صرف اینکه من دیگه پول دادم به او و دیگه به من مربوط نیست اینطور نیست بله یا باید خودش مباشرتاً انجام بدهد یا استیجار کند و مطمئن بشود که اجیر انجام داده و هم در آن صورتی که خودش وصیت به استیجار کرده خود میت وصیت کرده که برای من اجیر بگیرید که انجام بدهد در این صورت بر پسر بزرگ واجب نیست که انجام بدهد لازم است که استیجار ند بازهم باید مطمئن بشود که اجیر انجام داده و اگر مطمئن نشده از او ذمه ی این پسر بری نشده است ، یک صلوات ختم بفرمایید 0 صلوات

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : «وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[2]](#footnote-2)‏

آیه سی و سوم از سوره ی مبارکه ی روم ، در آیات گذشته استفاده شد که توحید فطری است برای

انسان در آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتي‏ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ

الدِّينُ الْقَيِّمُ»[[3]](#footnote-3) آنجا عرض شد که استفاده می شود که دین که حقیقتش همان دلبستگی به خداست توجه به مبدأ این فطری است هر انسانی «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى‏ الْفِطْرَةِ»[[4]](#footnote-4) هر بچه ای که از مادر هم زاییده می شود بر اساس فطرت توحیدی است ، توحید فطری است از فطرت او می جوشد توجه به مبدأ خود بت پرستی دلیل روشنی است بر خدا پرستی خود بت پرستی این که بت پرستی می کند یعنی از فطرت او دنبال معبود گشتن می جوشد این فطرتاً دنبال معبوده می گردد به این جهت اشتباه می کند حالا در هر موجودی کمالی و جمالی بر حسب ظاهر می بیند خودش را محتاج او می داد فطرتاًخودش را نیازمند می داند به معبود دیگه ، فطرتاً این است نیازمند به کامل است اشتباه می کند فلان موجود را کامل می بیند خودش را محتاج او می داند ماه ای خورشیدی ستارگانی یا فرعونی نمرودی شدادی اینها را بله به سمت اینها می رود بت می پرستد خود این بت پرستی کاشف از معبود خواهی فطری است دلیل روشنی است بر اینکه فطرتاً دنبال معبود می گردد انبیاء علیهم السلام هم دعوت به عبادت نمی کنند معبود را مشخص می کنند یعنی این به این عبادت فطری جهت می دهند تو که حالا فطرتاً دنبال معبود می گردی این نیست معبود تو لا اله الا الله بقیه را حساب کردی اله اند اینها اله نیستند روی معبد نفی و اثبات دارند نه روی عبادت ، عبادت را نفی و اثبات نمی کنند برای این که عبادت فطری است بخواهند دعوت به عبادت کنند تحصیل حاصل است نا مفهوم بخواهند نفی عبادت کنند این مخالف فطرت است نه ، نه اثبات می کنند و نه نفی می کنند بلکه روی معبود آنها کار دارند معبود شما که هست؟ معبود را مشخص می کنند بنا بر این فطرتا هر انسانی دنبال معبود می گردد منتها اشتباه در تطبیق می کند انبیاء آمده اند معبود را مشخص کنند و جهت بدهند به این عبادتی که از فطرت او می جوشد معین کنند به کدام سمت برود ، تو که گرسنه هستی گرسنگی در فطرت انسان هست اگه راهنمایی نکنند به علف خواری می افتد گرسنگی از او می جوشد دنبال غذا می گردد اشتباه می کند در تشخیص غذا علف خوار بشود یا گیاه خوار بشود برگ درختان بخورد طبیب می آید او را راهنمایی می کند نه اونی که می گردی دنبالش علف نیست پوست درختان نیست نان است آب است دیگه اینها و لذا توحید هم که معبود خواهی است از فطرت او می جوشد اشتباه می کند به یمین و یسار زمین و آسمان ماه و خورشید می چسبد انبیاء آمده اند او را راهنمایی کنند یک حدیثی نقل شده از مرحوم فیض رضوان الله علیه نقل می کنند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم : «لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ‏ عَلَى‏ بُكَائِهِمْ»[[5]](#footnote-5) بچه هایتان که گریه می کنند اینها را نزنید کودک های نوزاد که گریه می کنند اینها را نزنید «لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ‏ عَلَى‏ بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ آلِهِ ع وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ.»[[6]](#footnote-6) چهار ماه اول که گریه می کنند این گریه اشان توحید است شهادت بر وحدانیت خدا می دهند این گریه این که زدن ندارد اگه گریه می کند او دنبال خالقش می گردد چهار ماه دوم که گریه می کند دنبال پیغمبر می گردد این گریه اش صلاه بر نبی و آل نبی است خب نزنید و چهار ماه سوم برای والدین دعا می کنند حدیث نقل کرده که بیانی دارد مرحوم فیض خودشان ذیل این حدیث شاید سرش این باشد که در چهار ماه اول کودک نوزاد در عالم صاف فطرت است هنوز از عواقب و عوارض مادی تیره گی به خودش نگرفته در فطرت صاف است و غیر از ضعف و احتیاج و بیچارگی و ناتوانی غیر از این چیزی نمی یابد درک هم نمی توانیم تعبیر کنیم مسئله ادراک هم نیست وجدان هست او در همان عالم فطرت چی می یابد در خودش عجز می یابد ضعف و ناتوانی و بیچارگی فقر و نیاز را می یابد و هر مخلوقی همین است دیگر اصلا واقعیت مخلوق همین است واقعیت مخلوق فقر است و نیاز است و غیر از گریه هم هیچ وسیله ای ندارد در آن موقع و لذا بر حسب طبع خلقت و فطرت این دنبال خالقش می گردد چون فطرت هم اینجوری است احساس می کند یا وجدان می کند فقر را و نیاز را دنبال خالقش می گردد یک کودک نوزاد یک روزه پستان مادر را هم نمی شناسد خود مادر را هم نمی شناسد یک کودک نوزاد یک روزه نه پستان می فهمد و نه مادر پس چی هست یک مخلوق درمانده است که فقط خالق را می جوید اونی که او را ساخته او را می خواهد غیر از این چیزی ندارد و اظهار عجز نسبت به او می کند فریاد می کشد فریادش یا خالق است یا صانع است و لذا رسول خدا فرمود در چهار ماه اول گریه اش شهادت بر لا اله الا الله هست گریه اش توحید است همان توحیدی که از فطرتش می جوشد و می یابد خود را که عاجز است ضعیف است محتاج است بیچاره است دنبال چاره ساز می گردد فطرتاً در چهار ماه دوم چشمش به مادر انس می گیرد مادر را می شناسد اما نه از آن جهت که مادر است از آن جهت که مجرای رزق است همین مقدار و الا کودک مثلا شش هفت ماهه این پستان هر زنی را می گیرد پستانش را می گیرد فرقی بین مادر و غیر مادر نمی گذارد او فقط شیر می خواهد تا سیرش کند و همین مقدار بیشتر از این هیچی نمی خواهد او شیر می خواهد حالا از هر پستانی که آمده دیگه فرقی میان مادر و غیرمادر ندارد برای او شیر می خواهد تا سیرش کند به همین جهت در عالم فطرت دنبال چی می گردد ؟ کسی را می طلبد که اشباعش کند یعنی اینکه بین او و خالقش وسیله ارتزاقش باشد دنبال این می گردد کسی را می خواهد که بین او و خالقش وسیله ی ارتزاق باشد شیر خوردن و سیر شدن را که تکلیف طبیعی اوست به او برساند همین را می خواهد شیر خوردن و سیر شدن تکلیف طبیعی پیغمبر همین کار را می کند نامفهوم نبوت همین است نبوت و رسالت همین که پیغمبر در عالم بشری نقش مادر را نسبت به طفل ایفا می کند مارد به طفل چی می کند وسیله ارتزاق است بین خالق و این بچه وسیله ی ارتزاق است اشباعش می کند پیغمبر نیز همین است پیغمبر وسیله است میان بشر و خالق بشر برای اشباع بشر آمده آمده است تا آنچه می خواهدبه او برساند تقاضاهای فطری هر چه دارد و عرضه کند و لذا فطرت کودک پاک فطرت در همان عالم فطرت بعد از خالقش دنبال نبی و رسول می گردد که او را اشباعش کند وسیله باشد میان او و خالقش به این جهت فرمود که چهار ماه دوم گریه می کند ولی گریه اش صلاه بر نبی است و صلاه بر آن نبی است که آنها وسیله اند پیغمبر و آل پیغمبر وسیله ی ارتزاقند میان انسان و خالق انسان پس گریه اش در چهار ماهه دوم شهادت بر رسالت و نبوت است در چهار ماه سوم نه دیگر چشمش مادر و پدر را می شناسد با آنها انس می گیرد و خودش را محتاج آنها می بیند در فراقشان می نالد از وصالشان می خندد در این چهار ماه هم دیگر به پدر و مادر خودش را محتاج می بیند از این جهت گریه اش در چهار ماه سوم می شود دعا برای بقاء والدین این یک سالش تمام می شود بعدش کم کم دیگر می افتد به دامن اسباب و عللی که در عالم هست یک مقدار بزرگتر می شود زمین می بیند آسمان می بیند نان می شناسد پنیر می شناسد چلوکباب می شناسد یک دست و پایی در خودش می بیند یک زور و بازویی در خودش احساس می کند که وفری ، دیگر آن فطرتش فراموش می شود آن فطرتی که در روز الست بلی گفتی آن روز نگفتم «الست بربکم» «اشهدهم علی انفسهم»[[7]](#footnote-7) فطرتشان را به خودشان داد دیدید شما با این حال «الست بربکم قالوا بلی »[[8]](#footnote-8) آن روز بلی گفتی امروز در بستر لال خفتی ، افتاد به دامن اینها دیگه خدا فراموشت می شود فطرت یادش می رود یکسره می افتد به دامن همین اسباب هرچه گریه دارد برای اینها خنده دارد برای اینها تملق دارد برای اینها زاری دارد برای اینها «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُه‏»[[9]](#footnote-9) این بیانی است که مرحوم فیض دارد البته این توضیحی از بنده بود ولی لب مطلب این بود که مرحوم فیض ذیل این حدیث این بیان را دارند حالا قرآن کریم نشان می دهد از جمله نشانه های توحید فطری همین که وقتی انسان به دامن حوادث دردناک افتاد هجوم آورد به مصائب دید دیگر از هیچ طرف کاری ساخته نیست داد یا الله اش بلند می شود بر می گردد به همان آویختگی فطری از اول به خدا آویخته است به هیچی وابسته نیست این مخلوقی است که فقط «دَنا فَتَدَلَّى»[[10]](#footnote-10)‏ و (دنی) که (تدلی) به او دارد منتها افتاده به دامن اینها طناب ها به گردنش بسته اند می کشند او را یک طناب زنش به گردن انداخته یک طرف اولادش به گردنش بسته اند یک تجارتخانه اش پول تو بانکش همه طناب بسته اند او را می کشند که خدا فراموش شده آن رشته فطری که بین خودش و خالقش هست یادش رفته تا کی؟ تا وقتی که به دامن حوادث دردناک بیفتد زلزله ای بیاید صاعقه ای بیاید در میان کشتی طوفانی بشود دیگر از هیچ کسی کاری ساخته نیست نه زن به دادش می رسد نه اولاد اینجا هست نه پول ها به دردش میرسد نه مقامی نه منصبی اینجاست که فقط آن رشته ی فطری بین خود و خدا آنجا معلوم می شود برای او آنجا داد یا الله اش بلند می شود و لذا می فرماید که «وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[11]](#footnote-11) وقتی که گرفتاری به سراغ این مردم بیاید فریاد یا ربا بلند می شود ختم (امن یجیب ) می گیرند جمکران می رود قربانی می دهد به قول خانمها سفره پهن می کند سفره ی امام سجاد(ع) آش ابود دردا و اینها دیگه بله از همه طرف یاد خدا می افتیم « دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ»[[12]](#footnote-12) نه یکبار و دو بار هی مکرر تا گرفتار است همینجور هست تا گرفتار هست همیشه حال دعا و تضرع و زاری و ختم و اینها مکررا هی به خدا بازگشیی دارد : «ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[13]](#footnote-13)‏ اما همین که باز یک نسیم رحمتی ما وزاندیم به جان او همین که نسیم رحمت به او وزید دیگه ما را فراموش می کند « إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون» دیگه مشت باز می شود باز دیگران را شریک ما قرار می دهند ما فراموش می شویم دیگه حتی «مَسَّ» هم تعبیر شده یعنی اندک «ضُرّ» هم که تنوین آمده در اینجا به اصطلاح آقایان اهل ادب اینجا برای همین نکرده است نشان می دهد اندکی ضر اندکی اگه گرفتارید مساس پیدا کند اینقدر هم کم ظرفیت است این انسان بله به قول معروف با یک کشمش گرمی اش می شود و با یک غوره هم سردی اش می شود مثلا یک اندک گرفتاری به سراغش بیاید بیچاره می شود کم ظرفیت است داد و فریادش بلند می شود همین اندک رحمتی به او بوزد آنجا زیر پوشش برود باز هم طغیان می کند اندک گرفتاری فریادش بلند می کند اندک اسایش هم ظغیانش را می افزاید و لذا در هر دو (مس ) آمده « مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ» اندک گرفتاری اندک مساس پیدا می کند اندکارتباط هست خیلی هم فراگیر نیست «أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً» باید کلمه رحمه نکره آمده باز اندک رحمتی (إِذا أَذاقَهُمْ)بچشاند به اینها همین اندک رحمتی بچشاند باز هم طغیان می کند پس در هر دو هم (ضر) نکره آمده اندک گرفتاری (مس) هم نشان می دهد اندک ارتباطی پیدا کند ( رحمه ) نکره آمده اندک رحمت و آسایش پیدا کندآن هم (إِذا أَذاقَهُمْ) بچشد چون چشیدن غیر آن چیزی است که انسان بخورد یک غذا این کاملا یک وقتی غذا را کاملا می خورند می چشد «أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً » منتها در رحمت به خودش نسبت می دهد ( منه ) نشانمی دهد کار من رحمت است (ضر) گرفتاری کار خدا نیست البته یعنی چه بسا بسیاری از بدیها و گرفتاریها نتیجه ی اعمال شوم انسان است و لذا در باره ی (ضر) و گرفتاری ندارد به خدا نسبت نمی دهد «إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ » گرفتاری سراغش بیاید در باره ی رحمت می گوید إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[14]](#footnote-14)‏ خب در آنجا یی که گرفتار بشوند همه موحد می شوند همه یعنی چه موحدین و چه مشرکین، مشرکین هم در حین گرفتاری موحد می شوند داد یا الله دارند اما وقتی که به رفاه که رسیدند همه مشرک می شوند نه اینجور نیست باز موحدین اگه رفاه هم به آنها برسد اینها باز هم موحدند ، موحد چون زر بریزی برش و یا تیغ هندینهی بر سرش بله این همیشه دادیا الله دارد اگره گرفتار هم بشودباز هم با خدا قطع رابطه نمی کند اگه غرق در نعمت هم بشود با خدا طغیان نمی کند به به هنگام نعمت غرور دارد و نه به هنگام گرفتاری یأس دارد اینها مردم غیر موحد هستند که اگه گرفتار بشوند داد یا الله می زنند وقتی به رفاه افتادند مشرک می شوند این که در باره ی مشرکین (فریق ) دارد وقتی رحمت رسید «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون»[[15]](#footnote-15)‏ یک گروهی مشرک می شوند نه همه اشان در حین گرفتاری همه یا الله دارند هم موحد و هم غیر موحد اما در حین رفاه و آسایش نه، مشرکین دیگر فراموش می کنند خدا را «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون» قریب به این مضمون در سوره ی یونس هم داریم این آیه اونجا کلمه ی انسان دارد «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا»[[16]](#footnote-16) وقتی که گرفتاری به سراغ این انسان بیاید ما را می خواند « لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً »[[17]](#footnote-17) خوابیده داد الله می زند نشسته داد خدا می زند ایستاده داد خدا می زند چه خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده همه اش با خداست «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّه»[[18]](#footnote-18)‏ همین که گرفتاری از او برطرف کردیم (مر) گردنش کج کرده می رود دیگه به ما اعتنایی نمی کند «مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّه»مثل این که اصلا با ما رابطه ای نداشته هیچ یا اَللّهی نگفته مثل این که ما نبودیم آن کسی که گرفتاری از او بر طرف کرد تا گرفتار بود ما را می خواند، خوابیده و نشسته و ایستاده همین که رفع گرفتاری شد (مر) می رود می گذرد دیگه از ما فاصله می گیرد «مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى‏ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُون‏»[[19]](#footnote-19) برای اسرافکاران این کار زشت، زیبا جلوه کرده، اسراف تر از این مطلب نمی شود که آدم سرمایه عمرش را تلف کند برای غیر خدا ، اسراف همه اش این نیست که زیاد پول خرج کنیم زیاد غذا بدهیم این اسراف هست اما از همه بدتر عمر را انسان تلف کند که سرمایه عمر از همه سرمایه ها عظیم تر است گرانبهاتر است این تلف بشود در راه غیر خدا آدم دنبال معاصی برود یا دنبال غیر خدا برود این اسراف است این اسراف بدترین نوع اسراف است که در نظر مردم زیبا جلوه شده ، داده شده یکی از ارباب معرفت از او نقل می کنند حالا آنها بعضی حرفهایشان خوب است حالا نمی خواهیم بگوییم همه ی حرفهایشان کارهایشان نه ذوالنّون مصری از او نقل می کنند حالا این از ارباب معرفت به حساب آمده است از مشایخ عرفان به حساب آمده به هر حال این حرفی است، خود حرف بد نیست که گفته : من در بیابانی می رفتم در فصل زمستان روز سرمای زمستان بود بیابان پر از برف بود یک جوان خوشرویی را دیدم در همان بیابان برفی که دامن به سر انداخته در همان هوای برفی و کیسه ای به دست گرفته توش دانه ارزن هست تو این بیابان ارزن می پاشد رو این برفها من تعجب کردم حالا روی این بیابان برفی ارزن پاشیدن جلو آمدم سلام کردم بعد گفتم جوان چه می کنی ؟ تو این بیابان برفی ارزن می پاشی! بله گفت امروز چون پنده ها قوت و غذایی ندارند چون زمین را برف گرفته به قوتشان نمی رسند من این ارزن را می پاشم که اینها بیایند از این ارزنها بخورند گرسنه نمانند شاید حضرت معبود هم به من رحمی کند او را می شناختم که او گبری مسلک است زرتشتی مسلک است اصلا مسلم نیست، گفتم تو که از ایین حق منحرف هستی تو که بیگانه ای دانه را از بیگانه نمی پذیرند تو بیگانه ای از تو نمی پذیرند گفت که نمی پذیرند؟ نمی بینند؟ نمی بیند که من چه می کنم؟ گفتم چرا می بیند و خوب هم می بیند گفت همینقدر مرا بس، ببیند که من چه می کنم همین قدر مرا بس است، خب این حرفش برای من خیلی تکان دهنده بود بعد رفتم ماهی گذشت در همان سال به حج مشرف شدم آنجا در مطاف کعبه این جوان را دیدم ، دیدم آمده مسلمان شده به مکه آمده و طواف عاشقانه هم می کند بعد رفتم جلو تا مرا دید گفت بله ذوالنّون مصری دیدی هم دید و هم پذیرفت؟ این دانه را از بیگان قبول کرد و با خودش یگانه کرد مرا به خانه اش کشاند دیدی هم دید و هم پذیرفت؟ و مرا با خودش یگانه کرد گفتم بله راست است مطلب همین است انسان بداند که می بیند، می بیند که چه می کند و همین قدر که او را شناخت می بیند که چه می کند قهرا پیش خودش هم شرمنده می شود پیش وجدان خودش هم نفس لوامه اش او را وادار می کند در راه خدا امیدواریم خداوند به حرمت آیات کریمه ی قرآنی دل های ما را منور به نور ایمان و یقین بگرداند خب این ایام شهادت حضرت حمزه علیه السلام به میان آمده در جنگ احد که خیلی بر رسول خدا سخت گذشت وقتی کنار نعش جناب حمزه علیه السّلام آمد بسیار ناراحت شدند از آن وضعی که پیش آمده مُثله کرده اند حمزه علیه السلام را که بینی بریده اند گوشها بریده اند لبها را بریده اند پهلو را شکافته اند جگرش را بیرون آورده اند فرمود : سخت ترین حالات بر رسول اکرم(ص) در آن موقعی بود که کنار بدن عموی بزرگوارش آمد وقتی شنید خواهرش صفیه می خواهد بیاید کنار نعش برادرش اول راضی نمی شد که بیاید ولی او تقریبا متعهّد شد که بیاید جزع نکند رسول اکرم(ص) عبایش را از دوشش برداشت برای این که خواهر نبیند که برادر به چه کیفیت هست عبا انداخت روی نعش جناب حمزه علیه السّلام که خواهر دیگه نبیند او را به این کیفیّت ولی در کربلا نبود کسی بیاید بدن حسین علیه السلام را به آن کیفیّت بپوشاند که خواهر آمد دید سر در بدن ندارد و همه بدن غرق در زخم و جراحت هست که اگه یک جای بوسه هم برای خواهر باقی نمانده است! صلّی الله علیک یا مولا یا ابا عبد الله الحسین صلّی الله علیک و علی الارواح اللّتی حلّت بفنائک ،

خدایا به حرمت امام حسین علیه السّلام ما را بیامرز ، در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما، قلب های ما را منوّر به نور ایمان و یقین بگردان ، حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما، رحم الله من یقرأ الفاتحه مع الصّلوات ، اللّهم صل علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم

1. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره ی روم آیه 30 [↑](#footnote-ref-3)
4. - الکافی ج1ص10 [↑](#footnote-ref-4)
5. - وسائل الشیعه ج21ص447 [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان [↑](#footnote-ref-6)
7. - سوره ی اعراف آیه 172 [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره ی حج آیه 12 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره ی نجم آیه 8 [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-11)
12. - همان [↑](#footnote-ref-12)
13. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-13)
14. - سوره ی روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان [↑](#footnote-ref-15)
16. - سوره ی یونس آیه 12 [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان [↑](#footnote-ref-17)
18. - همان [↑](#footnote-ref-18)
19. - سوره ی یونس آیه 12 [↑](#footnote-ref-19)